«بامداد اسلام» زرین‌کوب در ایتالیا

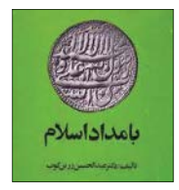

امروز در گزارشی که احسان رضایی برای صفحه ادبیات ما نوشته، ذکری هم از عبدالحسین زرین‌کوب رفته است. در عین حال روابط عمومی سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی به ایسنا خبر داده که کتاب «بامداد اسلام» این محقق ادبی به زبان ایتالیایی منتشر شده است.

این کتاب در قالب طرح حمایت از ترجمه آثار فارسی به دیگر زبان‌ها (TOP)، توسط سمیه عویشاوی (صدیقی) از زبان فارسی به ایتالیایی ترجمه و با عنوان ایتالیایی "L"alba dell"Islam" در ۱۶۰ صفحه و شمارگان هزار نسخه توسط انتشارات «ایل چرکیو» ماه می سال ۲۰۲۰ با قیمت ۲۸ یورو منتشر شده است و از هفته آینده روانه بازار نشر ایتالیایی زبان می‌شود.

در کتاب «بامداد اسلام» شرایط مکه و شبه جزیره عربستان، قبل و مقارن تولد پیامبر اسلام(ص) تشریح و تاریخ اسلام پس از وفات پیامبر(ص) تا فروپاشی دولت اموی، روایت و تحلیل شده است.

حافظ وسط دعوای شاملو و مطهری

۱۲ اردیبهشت، سالروز شهادت مرتضی مطهری و روز معلم است

پیمان طالبی

ادبیات

احمد شاملو کتابی دارد با نام «حافظ شیراز» که در آن تعدادی از غزل‌های حافظ را انتخاب و تصحیح کرده است. شاملو در چاپ اول این کتاب مقدمه بحث‌برانگیزی نوشت که واکنش‌های فراوانی به دنبال داشت. او در این مقدمه -که در چاپ‌های بعدی از کتاب حذف شد- می‌گوید: «به راستی کیست این قلندر یک لاقبایِ ژنده پوشِ کفرگوی که در تاریک‌ترین ادوار سلطه ریاکاران زهدفروش... یک تنه وعده رستاخیز را انکار می‌کند، خدا را عشق و شیطان را عقل می‌خواند و شیلنگ انداز و دست‌افشان می‌گذرد که: این خرقه که من دارم در رهن شراب اولی و ین دفتر بی‌معنی غرق می ناب اولی!»

چندی بعد از انتشار حافظ شیراز، شهید مطهری کتابی به نام «تماشاگه راز» را منتشر می‌کند که این اثر بعدها به «عرفان حافظ» تغییر نام می‌دهد. مطهری در این کتاب پاسخ شاملو را بدون ذکر نام او این چنین می‌دهد:

«یکی از شاعران به اصطلاح نوپرداز اخیر دیوان حافظ شیرازی را با یک سلسله اصلاحات به چاپ رسانده و مقدمه‌ای بر آن نوشته است. وی مقدمه خود را چنین آغاز می‌کند: "به راستی کیست این قلندر یک لاقبای کفرگو که در تاریک‌ترین ادوار سلطه ریاکاران زهدفروش یک تنه وعده رستاخیز را انکار می‌کند..." من اضافه می‌کنم: کیست این مرد که با این همه کفرگویی‌ها و انکارها و بی‌اعتقادی‌ها، شاگردی‌اش در درس خواجه قوام‌الدین عبدا... که دیوان او را پس از مرگش جمع‌آوری کرده از او به عنوان «ذات ملک صفات، مولانا الاعظم السعید، المرحوم الشهید، مفخرالعلماء استاد تخاریرالادبا، معدن الطائف الروحانیه، مخزن المعارف السبحانیه» یاد می‌کند و علت موفق نشدن خود حافظ به جمع‌آوری دیوانش را چنین توضیح می‌دهد که به واسطه محافظت درس قرآن و ملازمت بر تقوا و احساس و بحث کشاف و مفتاح و مطالعه مطالع و مصابح و تحصیل قوانین ادب و تجسس دواوین عرب به جمع اشتات غزلیات نپرداخت.

این کافر کیست که از طرفی مطابق تحقیق عمیق و کشف بزرگ شاعر سترگ معاصر! در بی‌اعتقادی کامل به سر می‌برده و همه چیز را نفی و انکار می‌کرده و از طرف دیگر، در طول شش قرن مردم فارسی زبان دانا و بی‌سواد او را در ردیف اولیاء!... شمرده‌اند و خودش هم جا و بیجا سخن از معاد و انسان ماورایی آورده است ما که کشف این شاعر بزرگ معاصر را نمی‌توانیم نادیده بگیریم، پس معما را چگونه حل کنیم؟ من حقیقتاً نمی‌دانم که آیا واقعاً این آقایان نمی‌فهمند یا خود را به نفهمی می‌زنند؟ مقصودم این است که آیا اینها نمی‌فهمند که حافظ را نمی‌فهمند یا می‌فهمند که نمی‌فهمند ولی خود را به نفهمی می‌زنند؟ شناختِ مانند حافظ آنگاه میسر است که فرهنگ حافظ را بشناسند و برای شناخت فرهنگ حافظ، لااقل باید عرفان اسلامی را بشناسند و با زبان این عرفان گسترده آشنا باشند.»

دیروز روز معلم بود؛ یاد معلم‌های نام‌آشنای ادبیات ایران و جهان و نیز داستان‌های مدرسه‌ای را اینجا گرامی داشته‌ایم

تاریخ ادبیات معلم‌ها

احسان رضایی

روزنامه‌نگار

روز ۱۲ اردیبهشت، به نام معلم‌هاست. معلم‌هایی که در همین ایام همه‌گیری بیماری کرونا نشان دادند چه تعهد کاری فوق‌العاده‌ای دارند و اگر هر شغل دیگری تعطیل شد، آموزش مدارس تعطیل نشد. معلمی در فرهنگ ما جایگاه ویژه‌ای دارد. در ادبیات کهن ما از آموزگاران و استادان بسیاری یاد شده و حتی در منظومه‌ای حماسی مثل «شاهنامه» هم که موضوعش چیزی دیگر است، شاعر بزرگ ما فردوسی، برای رستم که قهرمان آرمانی‌اش است مسوولیت معلمی را هم اضافه کرده تا شخصیت رستم کامل شود. رستم در «شاهنامه» معلم دو چهره است؛ یکی سیاوش که نماد مظلومیت در عین محبوبیت بود و به قهرمان ملی ایرانیان تبدیل شد، یکی هم بهمن پسر اسفندیار که بعد از مرگ استادش رستم، ستمگری پیشه کرد. همین معلمی را به خصوصیات رستم جهان پهلوان اضافه کردن، نشان می‌دهد که چقدر این شغل در ادبیات ما عزیز و محترم است. اینجا و به مناسبت روز معلم، سه فهرست از معلم‌ها آماده کرده‌ایم. یکی ادیبان و نویسندگان معاصر که معلمی مدرسه (و نه استادی دانشگاهی یا آموزش شعر و داستان) انجام داده‌اند. یکی فهرست معلم‌های معروف ادبیات جهان و یکی هم معروف‌ترین داستان‌های مدرسه‌ای در ادبیات داستانی معاصر.

معروف‌ترین معلم‌های ادبیات داستانی جهان

در ادبیات ما، معلم‌های معروفی هستند. از شمس تبریزی بگیرید تا «مدیر مدرسه» جلال آل‌احمد. در ادبیات جهان هم معلم‌های معروف و ایضاً محبوب زیاد هستند. سال ۲۰۱۴، هفته‌نامه آموزشی معروف TES از ۱۲۰۰ معلم انگلیسی نظرسنجی کرد تا محبوب‌ترین معلم دنیای ادبیات و فیلم و سریال را معرفی کنند.

طبیعتاً نتایج بیشتر در حول و حوش آثار ادبی و هنری انگلیسی‌زبان بود، اما باز هم اسم‌های جالبی در آن مطرح شده. در این نظرسنجی پروفسور آلبوس دامبلدور، با اختلاف، نفر اول شد. استاد درس جادوی تغییر شکل در مدرسه هاگوارتز که می‌توانست با بذله‌گویی و شکلات‌های توی جیبش، از پسربچه‌های ترسو و مردنی، یک ارتش بسازد.

از بین بقیه معلم‌های هاگوارتز، مینروا مک‌گونگال و سوروس اسنیپ (رتبه ۳ و ۷) هم در فهرست ۱۰تای اول بودند. معلم‌های رمان «ماتیلدا» رولد دال، خانم هانی (رتبه ۲) و خانم ترانچبال (رتبه ۲۰) هم پرطرفدار بودند. حضور خانم هانی که طبیعی است چون رابطه خیلی خوبی با دانش‌آموزهایش داشت و مثلاً وقتی دید ماتیلدا درس را بلد است به او گفت هر کتاب دوست دارد با خودش بیاورد و سر کلاس بخواند، اما حضور مدیر فوق‌العاده سختگیر مدرسه، خانم ترانچبال که مل و اموال خانم هانی را هم بالا کشیده، جالب است. یک چهره معروف دیگر در این فهرست، جان کیتینگ «انجمن شاعران مرده» است که رتبه چهارم را دارد. معلمی که به دانش‌آموزهایش یاد می‌داد دنیا را جور دیگر ببینند و دم را غنیمت بشمارند.

از دیگر چهره‌های ادبی این فهرست، یکی خانم برودی از «بهار زندگی دوشیزه جین برودی» موریل اسپارک (رتبه ۶) است، یکی هم آقای چیپس از «خداحافظ آقای چیپس» نوشته جیمز هیلتون (رتبه ۸).

این دومی معلم سختگیری است که بعد از ازدواجش به یکی از معلم‌های همراه با دانش‌آموزها تبدیل می‌شود. آن شرلی که در بزرگسالی شغل معلمی را انتخاب کرد و جین ایر که معلم سرخانه بود هم در این فهرست هستند (رتبه‌های ۱۳ و ۱۵).

جالب است که در بین رتبه‌های اول، معلم‌های ادبیات بیشتر از معلم‌های دنیای فیلم و سریال هستند (در ۱۰تای اول فقط دو چهرهٔ سینمایی هست). از اسم‌های جالب فهرست، مرلین جادوگر، معلم شاه آرتور (رتبه ۲۵) و والتر وایت، معلم شیمی سریال «بریکینگ بد» است که جزو ۱۰تای اول هم هست.

جان کیتینگ در رمان و فیلم «انجمن شاعران مرده» یکی از محبوبترین معلم‌هاست

ادبیاتی‌های ایران که معلم بودند

جلال آل‌احمد در حیاط مدرسه‌ای از شهرستان ریاکریم که در آنجا تدریس می‌کرد

معلمی، یکی از قدیمی‌ترین شغل‌های بشری است. در الواح میخی مربوط به ۳۰۰۰ سال پیش از میلاد در سومر، لوح‌هایی هست که ماجرای به مدرسه و مکتب رفتن دانش‌آموزها را شرح می‌دهد. در دنیای قدیم، سنت تعلیم و آموزش به این شکل بود که یک استاد برای شاگردش در همه زمینه‌ها بزرگتری می‌کرد و هر چه بلد بود به او هم یاد می‌داد. شاگرد هم این استاد را می‌دید و حسب استعداد و ظرفیتش از محضر او خوشه‌چینی می‌کرد و هر وقت هم می‌دید دیگر چیزی برای یادگرفتن نمانده، می‌رفت سراغ یکی دیگر. برای همین، معلم‌های روزگار قدیم تاثیر بیشتری بر شاگردهایشان داشتند و مثل تاثیری که شمس تبریزی بر مولانا گذاشت یا سقراط بر افلاطون. با شکل‌گرفتن نظام آموزشی جدید و تخصصی‌شدن آموزش دروس مختلف اما تا حدی این نقش کمتر شد. اما باز هم معلم‌هایی هستند که در همین وقت کم هم اثراتی از خود به جا می‌گذارند.

جلال آل‌احمد: همان طور که از «مدیر مدرسه»اش پیداست، نانش از آموزش و پرورش درمی‌آمده. از سال ۱۳۳۱ تا آخر عمرش در مدارس تهران کار کرد و البته جزو آن معلم‌هایی بود که شاگردها خیلی دوست دارند. معمولاً چند جلسه را به خاطر سفر نبود و چند جلسه را به خاطر گرفتاری‌هایی مثل حساب پس دادن به رژیم.

محمد بهمن‌بیگی: ما او را با داستان-خاطره‌هایی مثل «بخارای من، ایل من» و «اگر قره‌قاج نبود» می‌شناسیم. ولی بین عشایر غرب و جنوب کشور، مرحوم بهمن بیگی به «آقامعلم» شهرت دارد. او بنانگذار مدارس عشایری است.

سیمین دانشور: او هم مثل همسر نامدارش معلم بود. در هنرستان موسیقی «زیبایی‌شناسی» درس می‌داد و در دبیرستان‌های سطح شهر، انگلیسی. انتشار داستان و شهرت و ازدواج با جلال، همگی مال قبل از آغاز معلمی بوده.

ابراهیم باستانی پاریزی: استاد تاریخ دانشگاه تهران بود و حتی تا آخر عمر و سن بالای ۸۰ هم به جای استفاده از آسانسور از پله بالا می‌رفت تا بیشتر با دانشجوها باشد. ولی او زمانی هم معلم مدرسه بود و از جمله ۷ سال در کرمان تدریس کرد. مرحوم طاهره صفارزاده از شاگردهای ایشان بود که دیوان جامی که از پاریزی هدیه گرفت باعث تشویق او و حرکتش به سمت دنیای ادبیات شد.

مهدی حمیدی شیرازی: شاعر شعر معروف «شنیدم که چون قوی زیبا بمیرد» و دشمن شعر نیمایی، دبیر ادبیات مدارس شیراز بود. ماجرای عاشق شدن او به یکی از شاگردانش و امتناع خانواده آن دانش‌آموز از این وصلت را در شعرهایش می‌شود پیدا کرد.

صمد بهرنگی: معروف‌ترین معلم تاریخ معاصر ما. معلم روستاها بود و چندین مقاله هم درباره مشکلات آموزش و پرورش روستایی دارد. با این حال مرگ مشکوکش بیشتر از همه اینها و حتی داستان‌هایش، برایش شهرت به همراه آورد.

عبدالحسین زرین‌کوب: از معلمی در دبیرستان‌ها راضی نبود، هرچند یک دوره که درس دانشگاه را به اصرار پدر رها کرد و به خرم‌آباد برگشت، چهار سالی را در دبیرستان‌ها درس ادبیات می‌داد. بعدها اما به دانشگاه برگشت و همانجا استاد شد.

پرویز ناتل خانلری: دبیرستان فیروزبهرام تهران، زمانی بهترین کادر دبیران ادبیات را داشته و اصلا به جای یکی دو درس ادبیات و انشا، چند درس ادبی مختلف در آن تدریس می‌شده. مثلا دکتر ناتل خانلری، شاعر شعر «عقاب» درس متن ادبی می‌داده. معروفترین شاگرد او در این دبیرستان، مرحوم ایرج افشار بود.

جلال‌الدین همایی: این استاد بزرگ ادبیات فارسی، داستان بامزه ای از دوران تدریسش دارد. در زندگینامه خودنوشتش آورده که بعد از اینکه پنج سالی در مدارس جدید درس می‌داده، یک روز می‌بیند همکارانش در دفتر دارند راجع به حقوق حرف می‌زنند و اینکه چرا زیاد نشده و اینها. تعجب می‌کند که مگر برای تدریس پول هم می‌دهند؟ ظاهرا علامه همایی ذهنش هنوز در سیستم آموزشی قدیم بوده.

معروف‌ترین داستان‌های مدرسه‌ای دنیا

داستان‌های مدرسه‌ای که از دید دانش‌آموز روایت می‌شوند، معمولاً پرخواننده می‌شوند. دلیلش هم شباهت سیستم آموزشی اغلب کشورهای دنیا به همدیگر است. امروزه بچه‌ها در بیشترنقاط دنیا شبیه به هم درس می‌خوانند، شبیه به هم سر کلاس شیطنت می‌کنند و شبیه به هم امتحان می‌دهند.

برای همین است که رمان «بابا لنگ‌دراز» یا «هری پاتر» مخاطبان زیادی پیدا می‌کنند و برای همین است که وقتی در انیمیشن «بچه‌های مدرسه والت» همه از رفتن خانم اسکیلاچی ناراحت هستند، معلم جدید با آن خط‌های پیشانی و قیافه عصاقورت‌داده می‌آید و برایشان قصه می‌گوید، ما هم مثل بچه‌های آن مدرسه از آقای پربونی خوشمان می‌آید. در ادبیات معاصر فارسی اما از این دست داستان‌ها کم داریم. اگر داستانی هم در مدرسه اتفاق می‌افتد، مثل «مدیر مدرسه» جلال آل‌احمد، ماجرای معلمی است که از معلمی خسته شده است و با رشوه‌دادن به فردی در کارگزینی حکم مدیریت یک مدرسه را می‌گیرد ولی بعد از مشاهده مشکلات مختلف در ادارهٔ مدرسه، از این شغل خسته می‌شود.

یا در رمان «چشم‌هایش» که راوی ناظم یک مدرسه است، داستان به کشف گذشتهٔ یکی از معلم‌های مدرسه یعنی استاد ماکان می‌پردازد. نمونه‌هایی که هرچند همگی معروف و مشهور و پرطرفدار هستند، اما آن ویژگی حس مشترک بین تمام خوانندگان به خاطر تجربهٔ مشترک دانش‌آموزی را ندارند.

در واقع داستان‌های مدرسه‌ای کمی در ادبیات داستانی معاصر فارسی هست.

داستان‌هایی مثل «قصهٔ عینکم» رسول پرویزی (در مجموعه «شلوارهای وصله‌دار») که ماجرای پسربچه‌ای است که چشمش ضعیف است اما در برابر استفاده از عینک مقاومت می‌کند و وقتی با عینک مادربزرگش به مدرسه می‌رود، معلم به خاطر سابقهٔ شیطنت او خیال می‌کند باز هم قصد به هم زدن کلاس را دارد بدتر دعوایش می‌کند و داستان ادامه پیدا می‌کند.
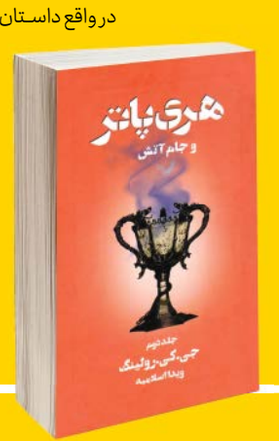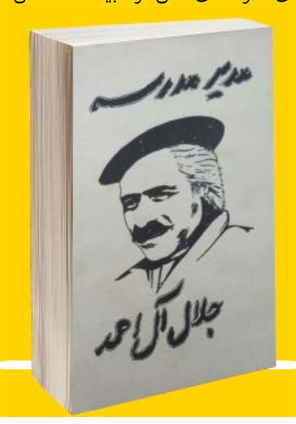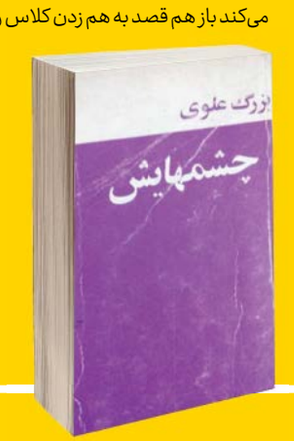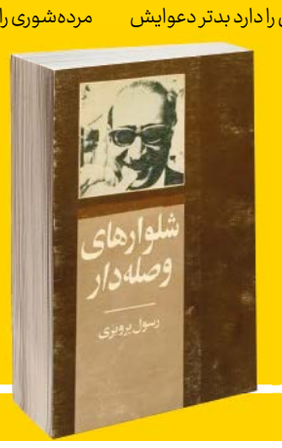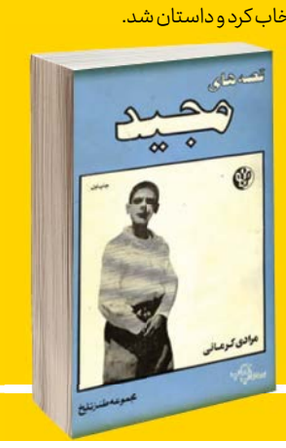
از دیگر داستان مدرسه‌ای مشهور زبان فارسی، مجموعه «قصه های مجید» هوشنگ مرادی کرمانی است که تعداد زیادی از داستان‌هایش همین فضا را دارد و شاید معروف‌ترینش داستان «ناظم» و ماجرای انشای «می‌خواهید در آینده چکاره شوید؟» باشد که مجید شغل مرده‌شوری را انتخاب کرد و داستان شد.